

وجود رابط و کیفیت تعقل در آن (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

بحث درباره وجود رابط و کیفیت تعقل این وجود بود. در جلسه گذشته راجع به تقسیم وجود بین وجود فی نفسه و فی غیره و خود وجود فی نفسه بین فی نفسه لِنَفْسِهِ بِغَيْرِهِ و فی نفسه لِنَفْسِهِ بِنَفْسِهِ که همان وجود ذات باری است صحبت شد. راجع به وجود رابط عرض شد که وجود رابط عبارت وجود فی غیره درمقابل وجود فی نفسه است. حال صحبت در اینجا است که چگونه این وجود فی غیره را تعقل کنیم و به چه نحو او را ادراک کنیم؟! در وجود فی نفسه شکی نیست که هر وجود

۱. ... خودش چطور بود؟ وقتی حالش - ما که این چیزها را نمی فهمیم - یک طورهایی می شد یک دفعه می دید شتر دارد از یک طرف دیگر می رود، اصلاً خلاف آن مسیر منزل را می رفت! دوباره متنبه می شد و شتر را می زد و او را برمی گرداند و دوباره وقتی که محو جمال یار بود دوباره می دید شتر دنبال بچه شتر رفته است! گفت: بابا این طور نمی شود! پایین آمد و گفت که دنبال بچه ات برو، ما هم از این طرف می رویم که برسیم. گاهی اوقات وسایل دست و پاگیر هستند و آدم را نگه می دارند، گاهی وقت ها نه، خیلی وقت ها! وسایل دست و پاگیر هستند!

فی نفسه یک استقلال خارجی و یک مابازاء خارجی دارد، چه آن وجود فی نفسه وجود جوهر باشد یا وجود اعراض باشد. در وجود جوهر، وجود جوهر وجود فی نفسه و **لِنَفْسِهِ** است ولی وجود عرض که در **زیدٌ راکبٌ** و **زیدٌ قائمٌ** از او تعبیر به وجود رابطی می‌کند یا تعبیر به وجود محمولی می‌کند عبارت از وجود **فی نفسه** و **لِغَيْرِهِ** است؛ یعنی این وجود استقلالی خودش که ما می‌توانیم او را درمقابل جوهر تصور و تعقل کنیم، و این طور نیست که ما نسبت به معنای او گنگ و مبهم باشیم بلکه می‌توانیم توصیفات و اعراضی را که برای یک جوهر و موضوع حاصل می‌شود، آن اوصاف را به‌عنوان وجود محمولی بر آن موضوع حمل کنیم مانند **زیدٌ قائمٌ** و **زیدٌ جالسٌ** و **زیدٌ آکلٌ** و **زیدٌ راکبٌ**. زید خودش وجود **فی نفسه** و **لِنَفْسِهِ** دارد اما گرچه وجود آن رکوب و قیام فی نفسه است و می‌تواند به‌عنوان محمول در قضیه مورد توجه قرار بگیرد به‌عنوان وجود رابطی، برای این یک موضوع دیگری اثبات می‌شود و **لِغَيْرِهِ** بودن هم معنایش همین است؛ یعنی این وجود فی نفسه استناد به غیر دارد و متکی

به غیر است و تا غیر نباشد، این وجود فی نفسه قوام ندارد! بله، خود آن وصف به عنوان قیام، قیام دارد، تعقل دارد، رکوب تعقل دارد و حالت اکل تعقل دارد اما این حالت قیام بدون موضوع معنا ندارد. بنابراین در وجود رابطی که همان وجود محمولی است، نیاز به وجود **فی نفسه و لِنَفْسِهِ** است که همان عبارت از وجود موضوع است اما در وجود **فی نفسه و لِنَفْسِهِ**، این قیام به ذات خودش است حالا این قیام به ذات خودش یا متدلی به غیر است و از جای دیگر افاضه می شود و نفس تشخص این وجود ...

این مطلبی را که در این جلسه می خواهیم عرض کنیم گرچه مرحوم آخوند اشاره به وجود رابط خواهند کرد اما در باب عرفان نظری یکی از مسائل بسیار مهمی است که نسبت به وجود رابط راجع به حقایق اشیاء گفته اند. راجع به این مسئله چند جلسه قبل هم اشاره ای شد و عرض کردیم که کیفیت اذواق متصوفه در وجود رابط به چه نحوی است که خیال می کنم این قضیه در همان بحث وجود ذهنی مطرح شده بود منتها چون می دانستم که بحث ما در وجود

رابطی می‌آید، این مسئله را هم [کنار] گذاشتم
تا اینکه آن مسئله را هم در کیفیت تعقل وجود رابط
قرار بدهیم گرچه یک بحث استطرادی است و در
اینجا مرحوم آخوند آن را مطرح نمی‌کند و بعدها
مطرح می‌کند ولی خب ما دیدیم که اشکال ندارد
نسبت به این مسئله هم اشاره‌ای بشود.

ببینید همان‌طوری که گفته شد در وجود رابط
آنچه که مدّ نظر است عبارت از وجود فی غیره است
یعنی یک وجودی است که اصلاً تشخص او عبارت
از درضمن غیر بودن است و اگر غیری نباشد اصلاً
تصور برای این معنا ندارد! شما نمی‌توانید یک
ابتدائیتی را تصور کنید بدون اینکه شیئی را در کنار
او قرار بدهید! البته نفس ابتدائیت و انتهایت قابل
تصور است البته در اینجا این معنا به صورت اسمی
تصور شده است اما ابتدائیتی را که در جمله «سِرْتُ
مِنَ الْبَصَرَةِ إِلَى الْكَوْفَةِ» هست، آن ابتدائیت با این
ابتدائیتی که به عنوان وجود مستقل مدّ نظر قرار دادیم
دو تا است! این ابتدائیتی که به عنوان وجود مستقل
است وجود فی نفسه و لِغیره دارد که عبارت از
همان وجود رابطی است نه رابط.

در «سِرْتُ مِنَ الْبَصْرِ إِلَى الْكَوْفَةِ» ابتدائیت

به عنوان یک امر مستقل تعقل نمی شود، آنچه که تعقل می شود سیر است. از بصره تا به کوفه سیر کردم و این «از» در از بصره سیر کردم، هیچ وقت به معنای ابتدائیت نیست بلکه مخاطب ابتدائیت را می فهمد. اینکه می گوئیم: «از»، در آن ابتدائیت نیست. در خود از؛ «الف» و «ز» یک امر دیگری نهفته و مخفی است که آن امر دیگر عبارت از بصره است. از بصره سیر کردم، نمی گوئید: سیر کردم از تا، این از تا چه معنایی دارد؟! هیچ معنایی ندارد. اما همین که می گوئید: سیر کردم از، مخاطب منتظر آن کلمه ای است که می خواهید بعد از این بیاورید و اینکه مخاطب منتظر است که شما این کلمه را بیاورید، پس معلوم می شود در اینجا نتوانسته است یک تصویری از این «از» را داشته باشد و همین قدر فهمیده است که باید یک چیزی آورده بشود تا اینکه این «از» معنای خودش را برساند والا همین طور بگوئید: «سِرْتُ مِنْ» و در اینجا توقف کنید، سیر کردم از! خب اگر بگوئید: سیر کردم از، این «از» نمی تواند

معنای خودش را برساند مگر اینکه شما بصره را
بیاورید و آن وقت این «مِنْ» می تواند معنایش را
بدهد. معنایش چیست؟ ابتدائیت است؟ نه، ابتدائیت
که معنای «مِنْ» نیست!

این معنا یک معنایی است که این معنای مبهم در
سِرْتُ و بَصْرَة در هردو نهفته است، نصفی از آن در
سِرْتُ است و نصفی از آن در بَصْرَة است. خود این
«مِنْ» به تنهایی به معنای ابتدائیت نیست و وقتی که
این طور شد، آن وقت چطور می توانیم وجود رابط را
به عنوان یک وجود مستقل تعقل کنیم؟! بعضی تصور
وجود رابط را این طور بیان کرده اند و گفته اند که
وجود دارای مراتب مختلفه ای از تشکیک است و
بعضی از مراتب وجود، مراتب عالی است مانند
مرتبه ای که وجود فی نفسه و لِنَفْسِهِ و بِنَفْسِهِ داشته
باشد که عبارت از همان وجود باری تعالی است که
وجود او قائم به ذات خود است و متدلی به ذات
خود است و احتیاج به افاضه مفیض ندارد!

این مرتبه عالی برای وجود است و مرتبه پایین تر
عبارت از وجود خلائق در عالم جواهر است که
عبارت از وجود فی نفسه و لِنَفْسِهِ و بِنَفْسِهِ که آن

وجود، وجود جواهر است و صور نوعیه، مثل، عالم
عقول، ابداعیات و حتی ماده و صور متتها آن صور،
صور جوهر است باینکه وجود **فی نفسه و لِنَفْسِهِ و**
بِغَیْرِهِ دارد. پایین تر از این وجود اعراض را در مقام
تشکیک در وجود تصور کرده‌اند و فرموده‌اند که
مرتبه پایین تر عبارت از وجود **فی نفسه و لِنَفْسِهِ و**
بِغَیْرِهِ است که در اینجا **فی نفسه و لِغَیْرِهِ و بِغَیْرِهِ**
وجود اعراض و وجود رابطی می‌شود. پایین تر از
این مرتبه همان وجود ادات و وجود رابط را تصور
کرده‌اند که عبارت از وجود **فی غَیْرِهِ** است نه وجود
فی نفسه، این وجود را به‌عنوان آخرین مرتبه از
مراتب تنزلی تشکیک وجود مطرح کرده‌اند.

مسئله‌ای که در اینجا هست این است که در
وجود و به نام اشتراک لفظی در وجود هم گاهی از
این مسئله اسم برده‌اند یعنی در اینجا مطلب به دو
معنا تقریر شده است؛ بعضی‌ها در اینجا قائل به
اشتراک معنوی در وجود شده‌اند و گفته‌اند:
همان‌طوری که حقیقت وجود بر آن سه مرتبه اطلاق
می‌شود، همین‌طور این حقیقت وجود در این مرتبه

چهارم که عبارت از وجود **فی غیره** است اطلاق می‌شود. بعضی‌ها در اینجا مسئله را به اشتراک لفظی در وجود برگردانده‌اند و معنای اشتراک لفظی این است که آنچه که واقعیت وجود است و وجود به او متشخص می‌شود عبارت از همان سه مرتبه و سه مرحله بالا است؛ یکی وجود باری و یکی هم وجود جواهر و یکی هم وجود اعراض!

تعریف اشتراک لفظی و منشأ به وجود آمدن آن

اما از نقطه نظر بیان و مفهوم وجود، اطلاق اسم وجود را هم بر این مرتبه چهارم جایز شمرده‌اند در حالی که این حظّی از وجود ندارد و فقط نمودی از اشتراک لفظی در آن است، آن حقیقت و آن طبیعتی که این لفظ بر آن طبیعت دلالت می‌کند، در اصل و در حقیقت طبیعت نوعیه‌اش مختلف است. بحث در اشتراک لفظی به این است که شما یک لفظ را در معنای **مختلفة الحقائق** استعمال می‌کنید. فرض کنید لفظ «**عین**» در **حارث** یا **ذهب** استعمال می‌شود و هیچ مابه‌الاشتراکی بین **حارث** و **ذهب** وجود ندارد! هیچ مابه‌الاشتراکی بین آن **عین النّابع**؛ آن چشمه‌ای که از او می‌آید که به او عین گفته می‌شود

و فضه وجود ندارد، هیچ ارتباطی بین آن معانی مختلف و مصادیق مختلفه عین وجود ندارد.

مثلاً در فارسی هم در لفظ شیر، بین شیری که حیوان مُفترِس است و شیری که او را لبن و حلیب می‌گویند، اصلاً هیچ ارتباطی وجود ندارد. یک لفظی است که برای دو معنای مختلف وضع شده است که اصل آن‌هم در اینجا است که قبایل مختلف یک لفظ را برای یک مصداق و یک طبیعت نوعیه وضع می‌کنند و قبیله دیگر این لفظ را برای یک معنای دیگر وضع می‌کند و بعد به واسطه اختلاط در قبایل، این اشتراک لفظی به وجود می‌آید! اما هیچ وقت واضع لغت یک لفظ را برای آن معانی مختلفه وضع نمی‌کند که اینها دارای اختلاف در [معنی] باشند، این ریشه برای اشتراک لفظی است. اینکه می‌گویند: واضع لغت یک لفظ را در چند معنا وضع کرده است نه، این غلط است [چون] واضع هیچ وقت یک اسمی را برای [چند معنا وضع نکرده است] یعنی واضع در بیان و وضع الفاظ گیر نکرده است! شما بخواهید صد میلیارد هم لفظ وضع کنید، می‌توانید وضع کنید.

در باب احتمالات هر کلمه‌ای را کم‌وزیاد کنید، می‌توانید بر یک طبیعت نوعیه حمل کنید، به‌واسطهٔ اختلاف در اقوام که پیدا می‌شود بعد من‌حیث‌المجموع قوم و ملیت واحد که پیدا می‌شود، اشتراک لفظی از اینجا به‌وجود می‌آید. در باب اشتراک لفظی هیچ مابه‌الاشتراکی بین این دو وجود ندارد.

حالا صحبت در این است، آقایانی که قائل هستند بر اینکه این لفظ وجود در اشتراک لفظی بر وجود رابط اطلاق می‌شود، در واقع به عبارت دیگر قائل هستند بر اینکه وجود رابط اصلاً وجود ندارد یعنی نمی‌شود که در بحث وجود، آن وجودی را که به معنای وجود رابطی است که وجود محمولی است یا به معنای مطلق وجود است، آن وجود را بر آن معانی خودش اطلاق کنیم و بعد آن‌وقت همان وجود را با همان حقیقت و تشخیص خارجی خودش بر وجود رابط حمل کنیم و درعین‌حال هم اسم اشتراک لفظی برای آن بگذاریم درحالی‌که دیگر نیاز به اشتراک لفظی نداریم. اگر قرار باشد این اطلاق لفظ وجود بر وجود رابط به‌واسطهٔ مابه‌الاشتراک و

ماده‌ای باشد که بین افراد مشترک است پس اشتراک لفظی در اینجا وجود ندارد. یا شما در اینجا قائل به اشتراک معنوی هستید یا [قائل به] عموم المجاز هستید، به هر کدام از این دو قسم [قائل باشید] دیگر این اشتراک لفظی در اینجا معنا ندارد. پس باید قائل به چه بشوید؟! پس باید قائل به این باشید که لفظ این وجود به همان معنای خودش در اینجا در معنای وجود رابط استعمال شده است.

اشکالی که در اینجا پیش می‌آید این است که شما که وجود را در وجود رابط وجود فی غیره می‌دانید، چطور ممکن است که بتوانید برای وجود رابط تصور و تعقل صحیحی داشته باشید؟! درحالی‌که تشخیص وجود به تشخیص خارجی اوست البته به مراتب مختلف در تشخیص، به آن مسئله کار نداریم. بالأخره وقتی که یک وجود می‌خواهد از یک مفهومی حکایت کند، آیا باید از یک مفهوم اعتباری حکایت کند یا از یک مفهوم حقیقی حکایت کند؟! اگر می‌خواهد از یک مفهوم حقیقی حکایت کند باید تشخیص در خارج وجود داشته باشد و اگر

می‌خواهد از مفهوم اعتباری حکایت کند، آن اعتبار به اعتبار معتبر است و وجود خارجی ندارد.

اعتباری بودن اجتماع

مانند اینکه می‌گویید: ریاست‌جمهوری وجود دارد، گروه وجود دارد، انتساب وجود دارد؛ انتساب بین زید و عمرو در اینجا وجود دارد، نفس الانتساب نه‌اینکه آن شکل خارجی او، مثلاً خود همین جنبهٔ تبّنی را مدّ نظر قرار بدهیم و یا اینکه فرض کنید اجتماع وجود دارد، در این اجتماعی که ما نشسته‌ایم این‌طور است و آن‌طور است. اینکه حکم می‌کنید بر اینکه اجتماع وجود دارد همان‌طوری که در جلسات قبل صحبت شد اجتماع یک امر اعتباری است و وجود خارجی ندارد و افراد به استقلال ماهوی و تشخیص خارجی خودشان وجود دارند و بعد به کیفیت جمع شدن این افراد در یک مکان یا اینکه جمع شدن این افراد در یک عقیده و در یک دین گرچه در یک مکان هم نباشند، می‌گویند: اجتماع مسلمین در ایران! درحالی‌که خب مسلمین باهم اجتماع ندارند و هر کسی در خانهٔ خودش هست؛ این در اینجا و آن در آنجا هست. یا می‌گویند:

اجتماع این حزب در ایران؛ افرادی که اعضاء یک حزب هستند و هر کدام برای خودشان در یک شهری هستند شما در اینجا به اعتبار، حکم اجتماع می کنید و [می گوید که] اجتماع این حزب در ایران به این کیفیت است و فعالیت حزب در ایران به این کیفیت است، این فعالیت و این اجتماع یک امر اعتباری است. امروز اینها اعتبار می کنند که ما داخل در این حزب هستیم و اجتماع می گویند، فردا صبح از خواب بلند می شوند و می بینند در این حزب بودن به صرف آنها نیست لذا می گویند که ما از این حزب بیرون آمدیم! پس فردا می بیند که آب و روغن و نان آن حزب [تأمین] نشده است، دوباره در حزب دیگر می روند و پس فردا دوباره یک مسئله دیگر به آن می خورد و بیرون می آیند! این اعتبار معتبر می شود. یعنی یک معتبر نشده است و بدون اینکه هیچ دستش را تکان بدهد مثلاً یک مریضی اصلاً در رختخوابش افتاده است بدون اینکه دست تکان بدهد با یک گوشی تلفن [بگوید که] من هستم و من نیستم! من هستم و من نیستم! این اعتبار و عدم

اعتبار می‌شود.

عدم وجود و تشخص خارجی امور اعتباری

پس امور اعتباری وجود خارجی و تشخص خارجی ندارند و صرفاً به اعتبار معتبر است البته این اعتبار معتبر براساس یک‌سری از مسائل خارجی است که آن معنا از آن مسائل خارجی انتزاع می‌شود، در [مورد] آن مسائل خارجی حرفی نیست بالأخره باید یک عقیده‌ای باشد و آن عقیده در عالم عقیده یک وجود ذهنی دارد. ما قائل به این هستیم، شما هم می‌گویید که قائل بر این هستیم و شخص ثالث هم می‌گوید که ما هم قائل به این هستیم پس یک حزب شده‌ایم. حالا ما قائل به این هستیم کتاب چطور؟! هیچ. روزنامه چطور؟! هیچ. فقط ما قائل به چندتا عقیده هستیم و با همدیگر رفیق شده‌ایم و داخل در یک حزب هم قرار گرفته‌ایم فقط چون این عقیده را داریم! جا و وعاء عقیده کجاست؟! فقط وعاءش ذهن است، عقیده در جای دیگر که وعائی ندارد. بنابراین این تحزب که عبارت از یک امر اعتباری است، مستند به یک مشت عقایدی است که وجود آنها وجود ذهنی است نه اینکه وجود آنها وجود

خارجی است، درعین حال ما به اینها می‌گوییم که وجود دارند. این چیست؟ این وجود، وجود در عالم اعتبار است یعنی وجود اعتباری، عبارت از وجود ذهنی است نه اینکه عبارت از وجود خارجی است.

بنابراین ما از اینجا به این نکته می‌رسیم که در بحث وجود رابط که شما فرمودید: وجود رابط، وجودشان وجود فی غیره است نه وجود فی نفسه، چه تشخص خارجی‌ای وجود دارد که این وجود رابط حکایت از او می‌کند؟! بصره که سر جایش هست و **سِرْتُ** هم که سر جایش هست، این «**مِنْ**» در اینجا از چه حکایت می‌کند؟! یعنی این «**مِنْ**» در اینجا محاکی از چه محاکی‌ای است که به خاطر آن محاکی شما به این «**مِنْ**» وجود ابتدائیت بگویید و به خاطر «**إِلَى**» وجود انتهائیت بگویید؟! چه چیزی در آنجا هست؟! هیچ، فقط اعتبار معتبر است بر اینکه سیر را از این نقطه شروع کرده است و به اینجا ختم کرده است، چیز دیگری غیر از این نیست!

تعریف وجود رابط

بنابراین با توجه به این قضیه روشن می‌شود که وجود رابط عبارت از وجود ذهنی است، نه وجود

خارجی! یعنی ذهن برای رابط وجود می‌تراشد ولی در خارج وجود رابط وجود ندارد! بصره که وجود رابط نیست، بصره خودش وجود فی نفسه است و تازه رابطی هم نیست! وجود بصره وجود فی نفسه است. وجود **سِرِّ** وجود فی نفسه است، تمام اینها وجودشان **فی نفسه و لِنَفْسِهِ** است. این رابطی که در اینجا آمده است، وقتی می‌گوییم: **زیدٌ قائمٌ**، آن ارتباط و آن نسب بین قائم و زید که ما به او وجود می‌گوییم کجاست و چیست؟ فقط در ذهن متکلم و ذهن مخاطب هست اما نه در خارج. در خارج زیدی هست که ایستاده است، این زیدی که ایستاده است خودش یک زید است که عبارت از وجود **فی نفسه و لِنَفْسِهِ** است و یک حالت قیام است که عبارت از وجود **فی نفسه و لِغَيْرِهِ** است. تمام! دیگر چیز دیگری نیست؛ دیگر بین زید و قیامش امر دیگری نیست که ما اسم آن را وجود رابط و وجود نسبت بگذاریم! نسبت همیشه در قضایا هست و نسبت به امر اثباتی برمی‌گردد و امر اثباتی به اعتبار مثبت است بنابراین وجود رابط در عالم ذهن و در عالم نفس هست نه اینکه در عالم خارج باشد.

بنابراین اینکه بعضی از مقررین و محشین وجود خارج را به - اشتباه نکنیم ها! - **فِي نَفْسِهِ وَ لِنَفْسِهِ** و وجود رابط تقسیم کرده‌اند، این مسئله محلّ اشکال و ایراد است. وجود خارج یعنی آنچه که در عالم اعیان تحقق پیدا می‌کند مگر اینکه منظورشان همان وجود ذهنی باشد گرچه این را مطرح نمی‌کنند. اگر منظور، عبارت از مرتبهٔ ضعیفی از وجود است، هرچه هم ضعیف باشد بالأخره وجود هست یا نه؟! با ضعیف کردن که نمی‌توانید آن حقیقت وجود را از آن سلب کنید! ضعیف هم باشد بالأخره موجود است یا نه؟! بالأخره کجای این قضیه است؟! بصره که تکان نخورده است و **سِرْتُ** من هم که سر جایش هست، پس این وجود ابتدائیت «**مِنْ**» که **سِرْتُ** با بصره است، در کجای این مسئله گنجانده شده است؟! شما این را بیرون بکشید و به ما نشان بدهید تا اینکه ببینیم بالأخره این وجود رابط در این **سِرْتُ** **مِنْ الْبَصَرَةِ إِلَى الْكَوْفَةِ** چه محلی از اعراب دارد؟! بنابراین یا باید بگویید که مسئلهٔ اطلاق وجود بر وجود رابط، اطلاق به اشتراک لفظی است منتها

اشکالی که در اینجا وارد می‌شود این است که شما در اشتراک لفظی هیچ مابه‌الاشتراکی بین دو امر ملاحظه نمی‌کنید. چرا در اینجا به جای وجود، لفظ عدم بر وجود رابط نمی‌گذارید که عدم رابط بگویید؟! چرا نمی‌گویید؟! اینکه می‌گویید: وجود رابط، چه مسئله‌ای در اینجا هست که ذوق سلیم و فطرت شما را به انتخاب به این اسم تحریک می‌کند؟! چه قضیه‌ای در اینجا هست؟! چرا نمی‌خواهید اسم دیگری بر آن بگذارید؟! از یک طرف می‌بینید نسبت هست و سیر من از بصره شروع شده است و این نسبت محقق است و از یک طرف می‌بینید که بصره و سیر ارتباطی با همدیگر ندارند؛ آن بصره برای خودش یک شهری است و سیر من هم برای خودش یک مسئله‌ای است، بین این سیر و بصره چه مسئله‌ای اتفاق افتاده است؟! ما نمی‌بینیم درحالی که در محاورات استعمال می‌کنیم که **سِرْتُ** **مِنَ الْبَصْرِ إِلَى الْكَوْفَةِ**! از قم حرکت کردم و به طهران رسیدم، از قم حرکت کردم یعنی قم را با خودم آورده‌ام؟ از قم حرکت کردم یعنی از وسط قم حرکت کردم؟! از آخر قم حرکت کردم؟! از

کدام یک از خانه های قم حرکت کردم؟! می گویم که از شهر قم حرکت کردم، از شهر قم که قابل این نیست که بگویم: از آن حرکت کردم! شهر قم سر جایش هست و ساکن است، این عالم اعتبار می شود. یعنی ذهن در عالم اعتبار خود یک ابتدائیتی را تصور می کند و اسم آن ابتدائیت را وجود رابط می گذارد و آن ابتدائیت در عالم ذهن هست، نه در عالم خارج!

صحت اطلاق وجود بر وجود رابط به لحاظ عالم ذهن

اینجاست که ما باید بگوییم که اطلاق وجود بر وجود رابط صحیح است منتها نه به لحاظ خارج بلکه به لحاظ عالم ذهن؛ یعنی به لحاظ عالم اثبات، نه عالم ثبوت! این عالم اثبات به خاطر اعتبار متکلم و اعتبار معتبر ربط برقرار می کند و پیدا می شود. این مسئله در مورد وجود رابط صادق است.

اما خیال می کنم به آن مسئله که منظور من بود راجع به کیفیت حقایق اشیاء نرسیم، حالا یک مقدار از متن را می خوانیم و إن شاء الله بحث کیفیت اطلاق بر تمام عالم وجود به وجود رابط را در جلسات دیگر بیان می کنیم. چون در اینجا نیست از این نظر

خواستیم فقط استطراداً بیان کنیم اما ایشان در اینجا مطرح نکردند.

المرحلة الثانية: في تنمة أحكام الوجود و ما يليق بأن يذكر من أحكام العدم.

مرحله دوم: در تتمیم احکام وجود و برخی از احکام شایان ذکر عدم است.

فصل (۱).

في تحقيق الوجود بالمعنى الرابط:
رُبما يُتَشَكَّكُ بِأَنَّهُ إِذَا كَانَ الْوُجُودُ رَابِطاً فِي الْهَلِيَّاتِ الْمُرَكَّبَةِ فَيَلْزَمُ لِلْمَحْمُولِ وَجُودٌ إِذِ الْوُجُودُ لِلْغَيْرِ لَا يُعْقَلُ بِدُونِ الْوُجُودِ فِي نَفْسِهِ.^۱

این فصل در تحقیق وجود، به معنی رابط است. برخی در تحقق وجود رابط تردید نموده‌اند به اینکه اگر وجود در قضایای مرکبه رابط باشد پس برای محمول وجودی لازم می‌آید. وقتی که شما می‌خواهید این قیام را حمل بر زید کنید و بگویید: **زید قائم**، این وجود قیام برای زید بدون وجود فی نفسه و بدون اینکه خود قیام وجود داشته باشد معقول نیست. اگر قیام وجود نداشته باشد که نمی‌توانید آن را بر زید حمل کنید! پس باید یک وجود فی نفسه داشته باشد. پس در این وجود رابطی که تعبیر به وجود رابطی می‌شود، مسئله‌ای نیست و ما حرفی نداریم.

تلمیذ: قیام به معنی اسمی مورد نظر است چون در وجود رابطی بعضی معنی حرفی مورد نظرشان است.

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۲۷.

استاد: حرفی نه، رابطی با رابط فرق می کند.

تلمیذ: در وجود رابطی عرض می کنم.

استاد: بله، همان معنای اسمی است.

ثُمَّ إِنَّ ثُبُوتَهُ لِلْمَوْضُوعِ ثَابِتٌ أَيْضاً لِلْمَوْضُوعِ فَيَكُونُ لَهُ أَيْضاً ثُبُوتٌ ثَابِتٌ هُوَ أَيْضاً
لِلْمَوْضُوعِ وَ هَكَذَا إِلَى غَيْرِ النَّهَايَةِ.^۱

آیا ثبوت این محمول برای موضوع، ثابت است

یا نه؟! وقتی که می خواهید قائم را به زید حمل کنید،

آیا ثبوت [این محمول برای موضوع ثابت است یا

نه]؟ شما می گوئید: بین قائم و زید ارتباط و نسبت

است و اگر نسبت نبود که شما جمله درست

نمی کردید! اینکه شما جمله درست کردید و

می گوئید: **زید قائم**، بین قائم و زید ارتباط هست یا

نه؟! همین که می گوئید: ارتباط هست پس معلوم

است که یک وجودی در اینجا بین زید و قائم محقق

شد و ارتباط بین زید و قائم هست. ایشان می گویند:

حالا این هست را در مشتمان می گیریم و نگه

می داریم و نمی گذاریم فرار کند، با آن کار داریم! این

نه زید است و نه قائم. زید وجودش مشخص است

بفرمایید صد کیلو هم هست و سرحال اینجا نشسته

است. حالا قائم هم که در اینجا قائم است یا در اینجا

^۱. همان، ص ۳۲۸.

جالس است، حالت او هم یک حالت مشخصی است که این عرض و این وصف را برای زید حمل می‌کند. خب این زید در اینجا و حالت جلوسش هم در اینجا، بین جلوس و قائم یک ارتباطی هست، آن هست چیست و در کجاست؟! لذا ایشان می‌گویند: ثبوت این وجود رابطی و ثبوت این ارتباط بر زید که همان قیام باشد برای زید ثابت است. اگر ثابت نباشد که شما نمی‌گویید: زید هست، می‌گویید: زید نیست. نمی‌گویید: زید جالس است، می‌گویید: زید جالس نیست. پس معلوم می‌شود ثبوت جلوس برای زید ثابت است. پس برای خود این ثابت باید ثبوتی باشد که آن برای موضوع ثابت باشد. فرض ما این است که آن نسبت باید با موضوع برقرار بشود. شما قیام را حمل بر زید کردید و بین قیام و زید ارتباط برقرار کردید، ارتباط برقرار کردید یعنی چه؟! یعنی یک امری را در اینجا محقق کردید که آن عبارت از نسبت بود، پس باید این نسبت ثابت باشد و نسبت هم دائرمدار طرفین است و این نسبت هم باید یک نسبتی با موضوع داشته باشد چون نسبت خودش فی حدّ نفسه و به‌تنهایی نمی‌تواند سر پای

خود باشد. خود نسبت یعنی ارتباط، آیا می شود این امر ثابتی را که شما در اینجا اثبات کردید به تنهایی وجود داشته باشد؟! نه. این باید با موضوع که زید باشد ارتباط داشته باشد! ارتباط این با موضوع هست یا نیست؟! خود همان هست هم، ثابت می شود و **هَلَمْ جِراً!** تسلسل پیش می آید. این اشکالی بود که در اینجا نسبت به وجود رابط بیان شد.

فَيْفَكُ عَقْدَةُ التَّشْكِيكِ بِمَا سَبَقَ مِنْ أَنَّ إِطْلَاقَ الْوُجُودِ عَلَى الرَّابِطِ فِي الْقَضَايَا لَيْسَ بِحَسَبِ الْمَعْنَى الْمُسْتَفَادِ مِنْ مُطْلَقِ الْوُجُودِ أَوْ مِنْهُ إِذَا كَانَ مَحْمُولاً أَوْ رَابِطِياً أَيْ ثَابِتاً لِغَيْرِهِ وَكَثِيراً مَا يَقَعُ الْغَلَطُ فِي إِطْلَاقِ لَفْظِ الْوُجُودِ تَارَةً بِمَعْنَى الرَّابِطَةِ الَّتِي هِيَ فِي حُكْمِ الْأَدَوَاتِ الْغَيْرِ الْمَلْحُوظَةِ بِالذَّاتِ.

عقدۀ تشکیک به ما سبق این طور باز می شود. اطلاق وجود بر وجود رابط در نسبت در قضایا، به حسب معنایی که از مطلق وجود استفاده می شود نیست.

ببینید از اینجا مرحوم آخوند این مطلب را بیان می کنند و می خواهند مطلب را به بحث اشتراک لفظی ببرند! نیست به حسب معنایی که از مطلق وجود استفاده می شود؛ یعنی آن معنای مطلق وجود که عبارت از تشخص و بودن و هستی است، این نیست. یا اینکه از مطلق وجود در صورتی که محمول باشد که **زید موجود** یا رابطی باشد یعنی برای غیر

ثابت باشد؛ یعنی آن وجودی را که شما بر آن رابط
اطلاق می‌کنید، از باب مطلق وجود به‌عنوان وجود
محمولی یا به‌عنوان وجود رابطی نیست، از آن قماش
و از آن سنخیت نیست!

بسیاری از اوقات در اطلاق به لفظ وجود اشتباه
می‌شود، یک وقت به معنای رابطه‌ای که در حکم
ادواتی است که آن ادوات بالذات لحاظ نمی‌شود.
ادوات در ضمن غیر لحاظ می‌شوند و خود آن ادوات
فی‌حدّ نفسه لحاظ نمی‌شود. این لفظ وجود را بر
ادوات اطلاق می‌کنند درحالی‌که نباید اطلاق کنند؛
یعنی باید اطلاق کنند متنها در کیفیت اطلاق در اینجا
اشتباه می‌شود و خیال می‌کنند اطلاق لفظ وجود بر
ادوات مانند اطلاق لفظ وجود بر زید و جالس است
درحالی‌که این اطلاق با آن اطلاق خیلی تفاوت دارد!
آن اطلاقی است که فقط حلال‌زاده باید ببیند و غیر
حلال‌زاده نمی‌تواند او را ببیند!!

وَ تَارَةً بِمَعْنَى أَحَدٍ قِسْمَى مَفْهُومِ الْوُجُودِ الَّذِي بِمَعْنَى التَّحَقُّقِ وَ كَوْنِ الشَّيْءِ ذَا حَقِيقَةٍ
سِوَاءَ كَانَ لِنَفْسِهِ أَوْ غَيْرِهِ وَ هُوَ الَّذِي يُقَالُ لَهُ الْوُجُودُ الرَّابِطُ لَا الرَّابِطُ كَمَا مَرَّ سَابِقاً.^۱

و یک موقع به معنای یکی از دو قسم مفهوم

۱. همان.

وجودی است که مفهوم وجود را اطلاق می‌کند و اینکه شیء دارای یک حقیقتی است، حالا آن حقیقت می‌خواهد **لِنَفْسِه** باشد یا اینکه **لِغَیْرِه** باشد، به این وجود رابطی می‌گویند، نه وجود رابط! این عبارت آخر احتیاج به توضیح دارد که **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** جلسه بعد بیان می‌کنیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد